

گفت‌وگو با مهدی آگاه در راستای دیدگاه‌های زنده یاد باستانی پاریزی در باب قنات اثرگذاری قنات بر فرهنگ ایران



ماهانامه پسته- این گفت و گو به نوعی ادامه ی مصاحبه قبلی ماهنامه با آقای مهدی آگاه در خصوص روند تخریبی ذخایر آبی است که در ویژه نامه نوروز در اسفند ۱۳۹۲ منتشر شد. در این گفت و گو اگرچه مهدی آگاه به یکی از پیچیده ترین روشهای بهره برداری از منابع آب زیرزمینی در فلات مرکزی ایران می پردازد اما محور بحث نه بر موضوعات فنی که بر تبعات فرهنگی و تمدنی ایجاد قنات در مناطق کویری و اثر گذاری قنات بر فرهنگ ایران استوار است. آگاه می گوید: «فرهنگ ما زاده قنات است، نه قنات زاده فرهنگ ما» و با تاکید بر نقش بی بدیل قنات در حفظ فرهنگ سه هزار ساله ایران اعتقاد دارد که این ذخایر آبی که می توانست پشتوانه ای امنیتی برای استقلال ایران باشد، از دست رفته است. با گذشت چند ماه از این گفتگو و علیرغم مرور چندین باره آن، هنوز جمله آخر ایشان در ذهنم تکرار می شود که «آخر ندارد این داستان ایران».

این گفتگو را که به همت و با ویرایش محبوبه فیروزآبادی آماده شده است را با هم می خوانیم.

حمید فیضی، دبیر کل انجمن پسته ایران

یک باغچه کوچک سبزی آب بکشید، اما نمی توانید تمام انرژی غذایی تان را تأمین کنید. لازمهاش قنات بوده است. با فرض آن که علم قنات را هم از جای دیگری آورده باشند، این اقامتگاه را به گونه ای تأمین مواد غذایی و آب می کردند که مردمش بتوانند ده ها سال به کار ایجاد قنات بپردازند. سوال شما مثل مساله تقدم مرغ و تخم مرغ با یکدیگر است. همین که اولین قنات احداث شده باشد، ایجاد قنات های بعدی را می توان به سادگی در ذهن خود بازسازی کنیم. خلاصه می خواهم بگویم که تبعات فرهنگی و تمدنی ایجاد قنات در مناطق کویری بسیار گسترده بوده و خود این ابزار اصلی تولید کشاورزی متأثر از مساله جغرافیایی و زیست بومی است.

سپند پس این جغرافی بود که احداث قنات را برای زندگی در فلات مرکزی ایران، الزامی کرد. آیا قنات توانست به نوبه ی خودش بر فرهنگ جامعه تاثیر گذارد؟

پاسخ علمی و مستند دادن به این پرسش مستلزم پژوهش و کنکاش از جانب دانشمندان با تخصص های گوناگون است. در این گفت‌وگو برای آن که باب جدل گشوده شود برداشت های خام خود را عرضه می کنم.

پاسخ من مثبت است. نخست به نکته ای می خواهم اشاره کنم که در بین روشنفکران ایران (شاید به استثنای شادروان ابراهیم باستانی پاریزی) مغفول مانده است. در آستانه ی تحولات علمی و صنعتی اروپا، در فلات ایران از حدود ۵۰ هزار رشته قنات برای آبیاری کشاورزی استفاده می شد. سازه های این قنات شامل بیش از ۳۰۰ هزار کیلومتر کانال افقی زیرزمینی و ۳۰۰ هزار کیلومتر چاه عمودی بود.

اکثر مورخین جمعیت ایران را در آغاز صنعتی شدن اروپا، حدود ۱۲ تا ۱۵ میلیون نفر برآورد کرده اند. با این دو فرض متوجه می شویم که سرانه ی سرمایه گذاری صورت گرفته در قنات، شبکه ی آبیاری، تسطیح اراضی، ابنیه ی مسکونی و عمومی و راه های اتصال روستاهای پراکنده در فلات خشک ایران، رقمی بسیار درخور توجه بوده است. تنها سهم سرمایه گذاری در ابنیه ی عمومی شامل مساجد، مدارس، کاروانسراها، بازارها، گرمابه های عمومی، آب انبارها و یخچال ها خود رقم قابل توجهی بود.

آسیاب های آبی جست و جو کرد. ولی فرضا چنانچه زیست بومی اجازه ی استفاده از نیروی آب و باد را بدهد، قطعاً نسبت به زیست بومی که در آن تنها انرژی انسان و چهارپایان پایه ی تولید است، بستر ساز جامعه ی پیشرفته تری از نظر فرهنگی- هنری و سطح تمدن خواهد بود. علت امر آن است که هرگاه گندم را بتوانید بیش تر و ارزانتر آسیاب کنید، افراد بیش تری برای فعالیت های غیرتولیدی از جمله پرداختن به کارهای هنری آزاد خواهند شد.

از هر کدام از این دو دیدگاه که بنگریم نقش قنات در توسعه ی فرهنگی تعیین کننده است.

سپند این قنات چگونه ایجاد شده؟

اولین قنات ها در ایران احداث شده اند. حدس زده می شود که ایرانی ها در حفر تونل ها برای استفاده از معادن، به آب زیرزمینی مزاحمی برخوردند که می شد با دادن شیب ملایم، این آب را از معدن خارج و استحصال معدن را ممکن ساخت.

گروهی دیگر بر این باورند که اندیشه ی سازه قنات از گسترش بعضی چشمه های کوهستانی به وجود آمده است.

طبیعی است که اولین قنات ها در مناطق کاملاً خشک و صحرایی بوجود نیامده باشند. زیرا در این مناطق طول رشته ی قنات چندین فرسنگ بوده و احداث آن، ده ها سال به طول می انجامیده است. چنین سرمایه گذاری انسانی درخور توجهی در جوامع با جمعیت اندک و با تولید غله ی در حد نیاز تولیدکننده، نمی توانست شکل بگیرد. می توان نتیجه گرفت که نخستین قنات های مناطق کویری در زیست بوم هایی ایجاد شده است که چشمه های کوهستانی در تمام فصول سال روستایی کویری با تولید نسبتاً وسیع را آبیاری می کرده است.

سپند برای این اساس اولین قنات یزد که ابتدا آب جاری در آن جا وجود نداشت، چگونه شکل گرفت؟

من قاصر از اینکه عظمت مدیریت چنین پروژه ای را تصور کنم. اولین کسانی که خواستند در جلگه یزد اقامتگاهی ایجاد کنند چگونه بدون آب در یزد مستقر شدند؟ استحصال آب در منطقه یزد یک کار چندین ده ساله است. از چاه می توانید در حد خوردن و ایجاد

سپند آقای آگاه! شما از قنات به عنوان یکی از پایه های معیشتی و فرهنگی ایرانیان نام برده اید. علاقمندم برای شروع گفت و گو این بحث بیش تر باز شود.

در طول زمان، دو دیدگاه راجع به تاثیرپذیری فرهنگ و تمدن، از شیوه ی معیشت و زیست بوم در جوامع انسانی مطرح بوده است. از یک سو دیدگاه ابن خلدون را در سده ی چهاردهم میلادی داریم. وی توسعه ی تمدن و چگونگی فرهنگ هر جمعیت انسانی را در درجه ی اول متأثر از زیست بوم و جغرافی آن قوم می داند. مثلاً این که چرا بعضی از تحولات متصل به تمدن در بعضی جاها اتفاق افتاد و چرا در بعضی از جاها دیرتر اتفاق افتاد یا نیافتاد، را تأثیر زیست بوم، جغرافیا و تأثیرگذاری جوامع هم جوار می داند.

دیدگاه دوم دیدگاه مارکسیستی است که تحول در ابزار تولید و شیوه ی تأمین معیشت را زیربنای تحولات فرهنگی و درجه ی رشد تمدن می داند.

دیدگاه ابن خلدون با چرخش کانون علم از بلاد اسلامی به رنسانس اروپایی به تدریج به بوته فراموشی سپرده شد. در دو قرن اخیر چنانچه فرهنگ و تمدن در بستر تاریخ بررسی شده باشد معمولاً ابزار مطالعه خواسته یا ناخواسته متأثر از مارکس بوده است.

از اواسط دهه ی سی قرن بیستم، آن قطعیت گرایی مارکسیستی توسط عده ی روزافزونی از اندیشمندان غربی زیر سوال رفت. پژوهش های این اندیشمندان ایشان را به مقدمه ی ابن خلدون و تأثیرگذاری محیط بر فرهنگ و اثر متقابل فرهنگ بر محیط رهنمون شد. در سال های اخیر تحلیل گران بر تأثیرگذاری هر دو گروه از عوامل بر نوع تمدن و فرهنگ جامعه تاکید دارند.

به عنوان مثال در سرزمین های مسطح، جغرافیا اجازه استفاده از نیروی آب برای سایش گندم و تولید آرد را نمی دهد. یعنی آسیاب آبی که جز ابزار تولید و معیشت می باشد، نمی تواند در چنین زیست بومی ابداع گردد. به عبارت دیگر دیدگاه ابن خلدون نسبت به دیدگاه مارکس در چنین زیست بومی ارجحیت دارد. یکی از ریشه های تفاوت فرهنگی بین مردمان فلات مرکزی ایران و صحرای مرکزی شبه جزیره عربستان را می توان در

می توان گفت که خصلت های این چهار گروه مکمل یکدیگر بوده و هر جا که مثلا تدبیر اصفهانی کارایی نداشته، خصلت های دلاوری و پایداری در ستیز لرها، کارگر شده است.

اگر در بین جوامع دیگر همیشه فرهنگ اشغال گر بر فرهنگ بومی چیره گشته، اما در این سرزمین، سه هزار سال است که اشغال گران پس از چندی فرهنگ ایرانی را پذیرفته و به جمع ایرانیان پیوسته اند. به عبارتی در این سرزمین سرانجام فاتحان، مقهور فرهنگ دیرپای ایرانی شده اند.

اما به نظر می رسد که در دوره ی معاصر این ما ایرانیان هستیم که مقهور غرب شده ایم؟ اگر کتاب های متقدمین مشروطه خواه مثل کتاب سیاحت نامه ابراهیم بیگ یا سفینه طالبی را مطالعه کنید، خواهید دید که در آن مقطع بازرگانان عمده متوجه ورشکستگی اصناف و نابودی تولیدات بومی ایران در رقابت با تولیدات ماشینی اروپا شدند. در غرب، علم و صنعت در خدمت ساخت ابزار و بهبود شیوه های تولید قرار گرفت؛ حال آن که در ایران و هند و به میزان کمتری در چین، علم در چارچوب مقولات انتزاعی محدود ماند.

برداشت ابتدایی من این است که یورش و استیلای مغول در این سه کشور و تحمیل نظام تیول داری به جای نظام فئودالی، مانع از سرمایه گذاری در ابزار و شیوه های جدید تولید گردید. در واقع مالکیت موقت جای مالکیت دائم و موروثی را گرفت؛ امری که حتی در زمان پهلوی و پس از آن هنوز آثار شوم آن، بر شیوه ی حکومتی ما سایه انداخته است. خواننده می تواند پیرامون خود موارد متعددی از سپردن مالکیت موقت بنگاه های اقتصادی به گروه های خاص را مشاهده کند. در این شیوه، مالک موقت انگیزه ی کوشش برای حفظ و بهبود آن مال را ندارد.

ناگزیرم ببذیرم که این مرتبه با نوعی چیرگی تولیدی - اجتماعی از جانب غرب روبرو هستیم که لافل در تهاجم های بعد از اسکندر سابقه نداشته است. اقوام بیابان گرد که تنها مهاجمین به ایران، بعد از یورش اسکندر بودند، همگی در مرحله ی شبانی معیشت بودند و عمدتا با زراعت وسیع آبی سروکاری نداشتند. بنابراین جذب آن ها در فرهنگ متعالی قوم شکست خورده دور از ذهن نیست. این بار برای نخستین بار با برتری علمی- صنعتی فرهنگ مهاجم روبه رو هستیم. این برتری علمی- صنعتی ناگزیر با خود برخی تحولات فرهنگی را نیز سبب خواهد شد. حقیر بر این باورم که رهبری هوشمندانه از سوی روشنفکران و عالمان دین می تواند با حفظ عوامل پایدار در فرهنگ ایرانی- اسلامی این سرزمین، تبعات ورود علم و صنعت به جامعه را در حد الزامات اجتماعی شیوه های تولید جدید محدود سازد. یک بار مطالعه ی عمیق قابوس نامه- این آیینی تمام نمای فرهنگ دیرپای ایرانی- آشکار می کند که

درباره ی ترسو بودن مردم نواحی کاشان و بیزاری از جنگ در میان ایشان تا داستان های نبرد دو روستایی اصفهانی از دو سوی مادی (نهر آب) که اگر من در آن سو بودم، چها که نمی کردم، حکایت ها نقل می شود. چون اصالتا یزدی هستم، می توانم به عنوان تصدیق، داستان های متعددی در میزان "دلاوری" مردم یزد، بازگو کنم. می گویند گربه ای فیش کرد، یزدی جا خورد و از جایش پرید. گفتند گربه فیش فیش می کند، چرا ترسیدی؟ گفت: "من خوا از گربه نم ترسم، فقط احتیاط مکنم." در داستانی دیگر؛ اواخر قاجار در کرمان شورش می شود. حاکم کرمان از یزد کمک می خواهد. یزدی ها

حدود ۸۰۰-۷۰۰ تنگ چی و مهمات، سر هم بندی می کنند و به طرف کرمان می آیند. به کوهبنان که می رسند، بیست نفری تیرانداز از عشایر شورشی کرمان را می بینند که به طرفشان تیر می اندازند. برد تفنگ شورشی ها اندکی بیشتر از تفنگ یزدی ها بوده است. فرمانده یزدی کمی اوضاع را بررسی می کند و به یزد برمی گردد و گزارشی به تهران می فرستد که حاکم کرمان از ما درخواست کمک نظامی کرد، ما به کمک شتافتیم. اولی خوشبختانه بدون هیچ گونه تلفاتی با تمام قوا از میدان جنگ به سلامت به یزد برگشتیم.

گروه دوم که عمدتا شامل ساکنان نواحی حاشیه ی خزر و ساکنان خوزستان است در بین گروه های دیگر معروف به داشتن خصلت هایی نظیر سادگی، زودباوری، کاهلی و خوش گذرانی است. شاید انتصاب این خصلت ها به ایشان از سوی یزدی هایی صورت گرفته باشد که نسبت به دسترسی راحت و بی حد ایشان به آب جاری شیرین احساس حسرت می کنند.

گروه سوم یعنی عشایر را، سایر گروه ها افرادی قوی، جنگاور و احساساتی، زودخشم، سست دین، دیرگرمابه ولی غیور و پرقاطت می شناسند.

گروه چهارم هم ساکنان شهرهایی نظیر دزفول، شوشتر، یزد، کرمان، کاشان، اصفهان، تبریز و... می باشند. ساکنان این شهرها را نساجان، آهنگران، کفاشان، زرگران، مسگران، کلاهدوزان، لحافدوزان، بازاریان و بازرگانان کثیرالسفر تشکیل می دادند. سایر گروه ها خصلت های ناپسند نظیر دروغ گویی، آز، دورویی، پنهان کاری، تقلب و کم فروشی را ویژگی گروه چهارم می دانستند. حال آن که برای مشورت حتما لازم می دیدند که از تدبیر، آینده نگری و شناختشان از جهان خارج بهره برند. امروزه معمولا این صفات نزد گروه های چپ به خصلت های بخش خصوصی تعبیر می شود.

این چهارگروه برای حدود سه هزار سال است که در همین سرزمین زندگی کرده و مجموعا علیرغم تفاوت های معیشتی و شیوه ی تولید، خود را ایرانی می شناسند. تفاوت های فاحش میان خصلت های فردی نزد این چهار گروه مانع از آن نبوده که در این سه هزار سال، پیوستگی زبانی و فرهنگی خود را علیرغم شکست های مکرر از اقوام دیگر، حفظ نمایند. حتی

که همگی به دست شهروندان و در چارچوب وظیفه ی اجتماعی احداث شده بود.

یکی از معیارهای که با آن جوامع بشری، از نظر سطح تمدن سنجیده می شوند، انباشت سرمایه ی سرانه در آن جامعه است. تصور بنده این است که چنانچه سرمایه گذاری سرانه ی فوق در ایران در آغاز صنعتی شدن اروپا با آن جوامع، مقایسه شود سرمایه گذاری سرانه در ایران در سطحی بالاتر از اکثر جوامع اروپایی قرار گیرد. یعنی با این معیار تا همین اواخر، ایران از سطح بالاتری از تمدن نسبت به جوامع اروپایی برخوردار بود.

ویژگی هایی در فرهنگ و تمدن سه هزار ساله ی ایرانیان وجود دارد که در بین سایر اقوام مشاهده نمی شود. نابجا نیست اگر این طور تصور کنیم که این ویژگی های تاریخی باید به عوامل جغرافیایی و شیوه های تولید در این سرزمین برگردد. در این سه هزار سال معیشت در ایران بر چند پایه استوار بوده است:

۱- زراعت متکی به قنوت که در فلات مرکزی ایران بیشترین سهم را دارد. به لحاظ عمدتا کویری بودن، این مناطق محدودیت شدید دسترسی به سوخت را نیز داشتند. خصوصیت تاثیرگذار دیگر اقلیمی این مناطق تفاوت فاحش حرارت در طی شب و روز و در فصول سال است. برای مثال این تفاوت در کرمان در شبانه روز به بیش از ۳۰ درجه سانتی گراد و در طول سال، به بیش از ۷۰ درجه سانتی گراد می رسد. سکونت با رفاه در این اقلیم نیازمند کوششی مضاعف است.

۲- زراعت متکی به رودخانه ها که بیشتر در پیرامون فلات ایران و در اراضی پست تر رایج بوده است.

۳- زراعت دیم توأم با دام داری که عمدتا در کوهپایه های مرزی فلات ایران قرار دارد و عشایر کوچ نشین در حد فاصل بین مناطق دوگانه ی فوق، سالانه دوبار با مراتع به بیلاق و قشلاق مبادرت می کنند. معیشت در این زیست بوم جز از طریق انتقال عشیره و صدها هزار دام بین چراگاه های گرمسیری و ارتفاعات پر از برف میسر نبود. در این زیست بوم قطعا مردمی پایدار می ماندند که توانایی جسمی فوق العاده ای از پیر و جوان داشته باشند.

۴- شهرهای بزرگ که در نقاط تقاطع راه های مواصلاتی ایجاد شده و عمدتا اصناف تولیدی را در محله های پیرامون بازار مرکزی در خود جای داده است. بخاطر بُعد مسافت در ایران، این شهرها محل بارانداز و خرید و فروش کالاهای بازرگانی بوده که از سرزمین های دور با قافله های شتر توسط ساربانان جابجا می گشته است.

آنچه فرهنگ و تمدن ایران را می سازد کنش و واکنشی است که بین اقوام ساکن این زیست بوم ایجاد شده است.

همگی ما نسبت به ویژگی های رفتاری هر یک از جوامع فوق، پیش داوری هایی در ذهن خود داریم. مثلا از دیرباز در بین ایرانیان جوامع گروه یک، مردمی حسابگر، صبور، با تدبیر ولی ترسو قلمداد شده اند. از حکایات عبیدزاکانی

بخش‌های اندکی از این کتاب با تحولات امروز ممکن است ناسازگاری داشته باشد. باید اذعان کنم که حتی امروز هیچ شیرین سخن و زیباکلامی مجهز به فرهنگ روز غرب، نمی‌تواند به اندازه‌ی این کتاب هزار ساله در رفع مشکلات اجتماعی و پرکردن شکاف بین نسل‌ها، مرا دستگیری کند.

سپهر اگر این طور باشد، این دیرپایی فرهنگ ایرانی را که حتی می‌تواند در مقابل ادعای جهانی شدن فرهنگ غرب بایستد ناشی از چه عاملی می‌بینید؟

اروپایی‌ها بسیار دیرتر از اقوام ایرانی اقامت در زیستگاه‌های دایم را برگزیدند. معمولاً قسمتی از جنگل را صاف می‌کردند یا می‌سوزاندند و بذر می‌کاشتند. بعد از برداشت دو سه محصول که باوروی خاک کاهش می‌یافت، با مهاجرت به بخشی دیگر از جنگل همین روش تکرار می‌شد. اگر دشمنی بر چنین جامعه‌ای می‌تازید، نمی‌توانست به ایشان آسیبی دیرپا وارد آورد. چه، همین که دشمن اموال را غارت و عرصه را خالی می‌کرد، می‌توانستند مجدد بذر گندم نهان شده را بر زمین پاشیده و چند ماه بعد محصول بردارند.

بالعکس در فلات ایران که بهره‌برداری از قنات و شبکه‌های آبیاری یک الزام بود، در پس یک حمله‌ی یک قوم چادرنشین و تخریب قنات سال‌ها طول می‌کشید که نجات یافتگان از تهاجم، بتوانند با تحمل قحطی قنات را مرمت و مجدداً جمعیت را به سطح قبلی برسانند. گاهی ممکن بود این تثبیت یکی دو نسل زمان ببرد. ساختن قنات کاری بسیار پیچیده و زمان‌بر است. در حالی که تخریب آن به کمک مقداری خاک یا یک جوال کاه در چند ساعت میسر است. ساختن قنات از قلعه دشوارتر و علاوه بر علم سازه‌ای به شناخت هیدرولوژی منطقه‌ای که سازه‌ی قنات در آن واقع شده، نیازمند است.

سپهر این چه شاخص تمدنی است که با انداختن یک جوال کاه درون آن، نیاز به چند سال مرمت دارد؟

دقیقاً! این شکنندگی بنیاد تولید در جامعه‌ی ایرانی است که به آن غنای فرهنگی داده و صاحبان این فرهنگ را به تعامل با دشمنان احتمالی واداشته است. به قول البرادعی رییس سابق آژانس بین‌المللی انرژی اتمی، ایرانی‌ها در مذاکره ظرفیت بده‌بستان دارند، در حالی که آمریکایی‌ها فقط بُرد را قبول دارند.

تا آنجا که من در شیوه‌های معیشتی تفحص کردم، هیچ شیوه‌ی معیشتی به شکنندگی زندگی استوار بر آبیاری قنات نیست.

سپهر اما ایرانی‌ها هزاران سال در این عرصه زندگی کرده‌اند؟

نه تنها زندگی کرده‌اند که پرچم فرهنگ خود را افراشته نگاه داشته‌اند. این چیزی است که در فرهنگ ایران هست و همه‌ی غیر ایرانی‌ها، را شگفت‌زده می‌کند.

طوایفی در حدود ۵ هزار سال قبل در شمال دریای سیاه می‌زیستند که همبستگی زبانی داشتند. به علت افزایش جمعیت هر عشیره‌ای به سویی مهاجرت کرد. یکی از این عشایر به فلات ایران مهاجرت و بر مردم اندک بومی مسلط شد. شاخه‌ی زبانی این قوم ایرانی نام داشت. و از آن پس این سرزمین ایران خوانده شد. این واقعه به بیش از ۳ هزار و ۵۰۰ سال پیش برمی‌گردد. از آن زمان تا کنون مهاجمین متعددی بر این سرزمین تاخته و حتی برای چندصدسال بر آن حکومت رانده‌اند.

علیرغم اشغال طولانی توسط اقوام گوناگون که در هر کشور دیگر منجر به تسلیم فرهنگ بومی در برابر فرهنگ مهاجم می‌گردید، در فلات ایران، این فرهنگ بومی بود که در طولانی مدت بر فرهنگ‌های مهاجم چیره شده و پیوستگی تاریخی فرهنگ ایرانی را در این سرزمین رقم زده است.

هر اشغالگری نیاز دارد که حوائج اولیه‌ی زندگی قوم خود در سرزمین جدید را تأمین کند.

در سرزمین‌های حاصلخیز و پربربان نظیر اروپا اقوام مهاجم، نیازمند کسب تکنولوژی بومی برای ادامه‌ی حیات نبودند. بنابراین بومیان شکست خورده قدرت چانه‌زنی در مقابل حکام جدید را نداشتند و مهر فرهنگ مهاجم به آسانی بر تارک سرزمین جدید می‌نشست. هیچ کشور اروپایی یافت نمی‌شود که بیش از چند صد سال سابقه‌ی زبانی، ادبیاتی و فرهنگی پیوسته داشته باشد. خواندن نمایشنامه‌های شکسپیر برای یک فرد انگلیسی عامی بسیار دشوار و فهم آن ناممکن است. همین فرد انگلیسی با زبان داستان‌های کانتربوری نوشته‌ی چاوسر بیگانه است. این در حالی است که هر کودک دبستانی می‌تواند اشعار فارسی رودکی و فردوسی و رابعه بنت کعب را که قریب ۵۰۰ سال قبل از زمان چاوسر سروده شده، را بفهمد. حتی عجیب‌تر آن‌که روایت صادق هدایت از "کارنامه ارتخشیر پاپکان" که از خط دشوار پهلوی به خط رایج امروز بازنویسی شده برای هر دانش آموز ایرانی قابل فهم و زنده است. برای هیچ غیر ایرانی باورکردنی نیست که خوانندگان جوان پاپ برای ترانه قطعات خود از اشعار سعدی، حافظ، مولوی و حتی رودکی استفاده کنند.

سپهر آقای آگاه! من هنوز پاسخ سوالم را نگرفته‌ام. ارتباط معیشت شکننده بر پایه‌ی آب قنات، با پیوستگی فرهنگی ایران چیست؟

علت آن‌که تهاجم و اشغال این سرزمین از سوی اقوام دیگر نتوانسته به پیوستگی فرهنگی ایران در درازمدت آسیب برساند، دقیقاً در پیچیدگی‌های فنی و علمی حفر قنات‌ها و نظام اجتماعی دقیقی است که مرمت و آبدهی بدون وقفه‌ی این سازه را ممکن می‌ساخته است.

مهاجمینی که بر ایران مسلط شدند، بقای خود در این سرزمین را، در حفظ نظام اجتماعی مبتنی بر قنات یافتند.

اگر نظام اجتماعی حکام جدید از خبرگان قنات و

کارگران ماهر تحت امر ایشان حمایت نمی‌کرد، این شهرها و روستاهای بدون قنات، نه تنها برای بومیان، بلکه برای مهاجم نیز بی‌ارزش بود. درواقع جامعه‌ی شکست خورده، از ابزار چانه‌زنی بی نظیری در مقابل استیلای مطلق اشغال‌گران برخوردار بود. پس قوم مهاجم مجبور بود که هوای خبره‌های محلی و کارگران ماهر و نظام تقسیم آب را داشته باشد. سرانجام پس از گذشت یکی دو نسل، ناچار حاکمان در این نظم معیشتی پررنج و شکننده مستحیل شده و ایرانی شوند. برای شما که کرمانی افتخاری هستید، به عنوان مثال از میرزاآقاخان کرمانی نام می‌برم که گرچه از خانواده‌ی بهادری یعنی از خوانین مغول منطقه بردسیر کرمان بود، اما نخستین کسی است که در ابتدای نهضت مشروطه دست به نگارش رمان‌های تاریخی در تجلیل از فرهنگ ایران باستان زد. دوام این فرهنگ یک الزام زیست‌بومی در حاشیه‌ی کویر بوده است.

تنها در دوران جدید و تسلط حکومت ایران بر منابع نفتی است که شاهد جراحی در نظام اجتماعی مبتنی بر بهره‌برداری از قنات و مصرف آب هستیم. رهاسازی قنات از سوی مالکین در جریان اصلاحات ارضی، نتیجه‌ی این انقلاب حکومتی است که به توصیه‌ی "دلسوزانه‌ی" دولت آمریکا و در قالب نهضتی عدالت‌گرایانه به اجرا گذاشته شد.

سپهر آیا تهاجم اقوام بیگانه تنها اثرش مستحیل شدن فرهنگ قوم غالب در فرهنگ بومی بوده یا آن‌که ایرانیان نیز در پی این تهاجمات، ویژگی‌های فرهنگی‌شان دچار تحول شد؟

پرسشی هوشمندانه است. این که ایرانیان بارها شکست را پذیرفته ولی نتوانستند به حیات فرهنگی خود ادامه دهند، قطعاً لازمه‌ی آن تغییرات روانی- فرهنگی و نرمشی است که تهاجمات مکرر در شخصیت انسان‌های این مرز و بوم برجای گذاشته است. مثال زیر یک آزمایش ذهنی است که من برای پاسخ‌گویی به این سوال طراحی کرده‌ام.

فرض کنید قوم چادر نشینی که به چرای دام متکی است و سطوح بالاتر معیشت نظیر کشاورزی متکی بر شبکه‌های آبیاری و اقامت در زیستگاه‌های دائمی را تجربه نکرده، در نبود حکومت مرکزی قوی و پس از غارت شهرهای مرزی و قتل‌عام اهالی آن، به آستانه‌ی شهر یزد رسیده و با عبور از بیابان‌های بی‌آب و علف، شهر یزد را محاصره کرده باشد. در این مرحله تصمیمات سرنوشت‌ساز معمولاً توسط سران اصناف و بازار و در هماهنگی با روحانیون اتخاذ می‌شد که نبض شهرها را در دست داشتند.

در کنار اینان مالکین و رعایا بودند که به همراه زارعین روستاهای نزدیک به شهر و مالکین خرد و کلان، سرنوشت‌شان به این تصمیمات وابسته بود.

حال فرض کنید سران این گروه جلسه‌ای در یزد برای چاره‌اندیشی در برابر مهاجمان برگزار کرده‌اند که با این

حقیر گاه‌گاه به این می‌اندیشم که آیا می‌شود رفتار چهار سیاستمدار اصلی درگیر در سال ۸۸ را به مسالهی قنات مربوط دانست؟ آیا تصادفی است که سیاستمدار اردکانی و سیاستمدار رفسنجانی که هر دو پرورده‌ی قنات هستند، امروز در شرایطی متفاوت با سیاستمدار شهیر لرستانی و هنرمند نقاش آذری قرار دارند.

آقای آگاه! در هر حال این فرهنگ در آستانه‌ی دوران جدید نتوانسته یکی از مهم‌ترین میراث‌هایش که همان قنات است، حفظ کند. مثلاً گفتید ۵۰ هزار قنات در آغاز قرن بیستم در ایران بوده است!

درست است؛ گرچه الان هم صحبت از ۲۰ تا ۲۵ هزار قنات دایر می‌شود اما احتمالاً این‌ها بیشتر قنات‌های کوهستانی است که آبدهی چندانی ندارد. یعنی این دیگر قنات نیست که شیوه‌ی اصلی معیشت در این سرزمین است.

چیزی که باید توجه کرد این است که فرهنگ ما زاده‌ی قنات است، نه قنات زاده‌ی فرهنگ ما.

اینکه چرا ما نتوانستیم قنات را حفظ کنیم؟ پاسخ یک مارکسیست به شما این است که ابزار تولید، بر فرهنگ مقدم است. تحول در ابزار تولید فرهنگ را عوض می‌کند. یک مارکسیست به شما خواهد گفت داشتن انبوه ذخایر انرژی سهل‌الوصول و هم‌زمان با آن، پیدا شدن تکنولوژی حفر چاه عمیق که رفتن به عمق ۵۰ تا ۱۰۰ متری سفره‌ی آبی [را تسهیل کرد]، دو عامل فرهنگ عوض‌کن هستند. در واقع این فرهنگ ایران نبوده که این دو عامل را به وجود آورده است، بلکه این دو عامل و بخصوص ناآگاهی بر پدیده‌ی بیماری هلندی -تکتیک منابع- است که فرهنگ ۳ هزارساله‌ی ایران را در هجمه‌ی خود فرو برده است.

خوب بود که این زرف‌نگری مارکس برای ما هشدار می‌شد در جهت پرهیز از افراط‌گرایی در برداشت منابع و سوء استفاده از فناوری مدرن. دستاوردهای فرهنگی چنددهه‌ی ساله‌ی ایرانی، باید به ما می‌آموخت که هزینه‌های جایگزینی آنچه را که به سادگی دور می‌ریزیم، از پیش مد نظر قرار دهیم.

آقای آگاه! حال چه می‌شود کرد؟

من جواب این پرسش را که چگونه می‌توان فرهنگ سه‌هزار ساله ایران را حفظ کرد؟ ندارم. فقط می‌دانم این دفعه حمله از حمله‌ی مغول، شدیدتر است. در رفسنجان چند قنات در حمله مغول برای همیشه خشک شد؛ اما در حمله‌ی وزارت نیرو و غارتگران بخش خصوصی، نه تنها تعداد بسیار اندکی قنات باقی‌ماند، بلکه ذخایر آبی چنددهه‌ی ساله که می‌توانست پشتوانه‌ی امنیتی برای استقلال ایران باشد، از دست رفت.

آنچه که در این ۴۰ سال با خود کردیم، مغول در ۴۰۰ سال نکرد.

و جمله آخر؟

آخر ندارد این داستان ایران.

مذاکرات "ژنو" بی‌تاثیر نباشد! (باخنده)

من نمی‌توانم آن‌چه را که بین مهاجمین و مدافعان در یزد اتفاق افتاده، با قطعیت بدانم. اما می‌دانم که هزاران سال است که شهر یزد پایدار و پابرجاست. همچنین می‌دانم برخی قنات‌های شهرهای کویری هزاران سال را بدون قطع جریان آب سپری کرده‌اند. مثلاً در قنات‌های جویبار کرمان و هلکار بردسیر، ماهیان سفید بدون چشم وجود دارند که به تخمین محققان دانشگاه آکسفورد در انگلستان بیش از دو هزار سال زمان نیاز داشته‌اند که با جهش‌های ژنتیکی چشمان خود را که بدان در تاریکی قنات نیازی نبوده، از دست بدهند.

تداوم تاریخی جریان آب در قنات یزد، تنها می‌تواند در پناه آینده‌نگری، نظم اجتماعی، دوراندیشی و خصلت‌هایی نظیر تساهل، تسامح و تعامل با دشمن صورت گرفته باشد. گرچه دیگران این خصلت‌ها را نوعی بُردلی و ترس بدانند.

آزمایش ذهنی که بدان اشاره شد، صرفاً ساختمانی ذهن کنج‌کاو حقیر است و گرنه با مطالعه‌ی اندکی که دارم از وجود اسناد چنین مذاکراتی کاملاً ناآگاهم. از سوی دیگر جزئیات حمله ناوگان پرتقال به جزیره هرمز در خاطرات روزانه‌ی وقایع‌نگار فرمانده ناوگان پرتقالی ثبت شده است. در آن زمان جزیره‌ی ثروتمند هرمز مرکز یک امپراطوری بازرگانی گسترده از سواحل غربی هند، تا خلیج فارس، مسقط و شرق آفریقا به خصوص زنگبار بود؛ چیزی شبیه دبی امروز. مارکوپولو از آن به عنوان ثروتمندترین شهر شرق و نیز نام می‌برد. در هنگام حمله، حاکم جزیره وزیری به نام خواجه عطا داشته که مذاکره صلح با دریاسالار پرتقالی به عهده‌ی وی بوده است. جزیره هرمز فاقد حتی آب آشامیدنی بوده و می‌توان علیرغم رفاه ستودنی، زندگی را در آن جا شکننده‌تر از یزد تصور کرد. خواجه عطا در مذاکرات خود سعی می‌کند به فرمانده پرتقالی بفهماند که بدون امنیت تجارت، امپراطوری سواحلی وی به هیچ نمی‌آرزد. پیشنهاد می‌دهد که ناوگان پرتقالی امنیت خطوط کشتیرانی را حفظ کند، و در عوض از محل گمرکات وصولی در سراسر امپراطوری سواحلی سهم پادشاه پرتقال تعیین و پرداخت گردد. حتی زمانی که فرمانده پرتقالی کم‌حوصلگی کرده و قصد پیاده کردن نیروها در جزیره را دارد، وی با پیشنهاد ساخت قلعه و پادگان اقامتی جهت ناویان، چند ماه مذاکره را به درازا می‌کشاند. در خلال آن‌که ساخت قلعه به کندی پیش می‌رفته، نامه‌ای به پادشاه پرتقال می‌نویسد که این فرمانده‌ی نظامی تو به جز تخصص در جنگ، فاقد شعور در چگونگی بهربرداری از صلح است و درخواست فرستادن سیاستمداری جهان‌دیده جهت تحویل گرفتن حکومت جزیره هرمز را مطرح می‌کند. می‌توان مذاکرات خواجه عطا با مهاجمین پرتقالی، در نبود سند کافی را مبنای شبیه‌سازی در مذاکرات مهاجمین به یزد قرار داد.

مهاجم چه باید کرد. عده‌ای خواهند گفت که دفاع فریضه است و باید تا پای جان جنگیم. عاقله مردی که کارشناس داوری در دعاوی قنات است، خواهد گفت: بیایید واقع بین باشیم! اگر در چنین جنگی شکست بخوریم، شهرمان تاراج، اموالمان غارت و دختران و زنانمان به بردگی می‌روند. اگر هم در عرصه‌ی کار و زار پیروز گردیم، چند سوار از قوم مهاجم در حین عقب‌نشینی می‌توانند با ریختن چند بار خاک یا جوالی گاه مجرای قنات‌های شهر و روستاهای مجاور را مسدود و باعث ریزش آوار در مجرا و تخریب پیش‌رونده‌ی پیشکار قنات شوند. در این صورت پس از پیروزی در نبرد، برگرداندن جریان آب به چندین سال مرمت نیاز خواهد داشت. او تا آن زمان زنان و فرزندان و عمده‌ی زارعین بر اثر قحطی خواهند مرد. می‌شود گفت که پیروزی در صحنه‌ی کارزار نیز نوعی شکست در جنگ است.

دیگری خواهد گفت که تسلیم در مقابل دشمن و بازکردن دروازه‌ها هم پیشنهاد معقولی نیست. شما تاجر و کسانی که انبارهای آکنده از کالا در کاروانسراها و بازار دارید، میدانید که اگر دروازه‌ها را باز کنید چه بر سر اموالتان خواهد آمد و سرتان را بر باد خواهید داد.

آقای آگاه! پس چه باید کرد؟

من این سوال را در موقعیتی از دو بازرگان یزدی پرسیدم. با کمال تعجب، پس از فرصت گرفتن برای چاره‌اندیشی، هر دو جواب مشابه بود. گفتند: پیشنهاد آتش‌بس و مذاکره‌ی رودر روی سران دو طرف را می‌دادیم. در مذاکرات صلح شیوه‌ی پیچیده‌ی تولید ابزار کشاورزی و تامین آب توسط قنات را که لازمه‌ی بقا در این کویر برهوت است، بر طرف مقابل آشکار می‌کردیم. حتی گوشزد می‌کردیم که در مسیر برگشت تهیه‌ی آب، غذا و علوفه برای لشکر پیروز کاری بس دشوار است. به دشمن می‌فهمانیدیم که چنانچه با آرامش وارد شهر شده و بنیاد تولید و نظم اجتماعی را به هم نریزید، بهره‌مندی بیش‌تری خواهد داشت تا تخریب و سلطه بر شهر خراب. می‌گفتیم که شهر و روستاهای مجاور احتیاج به تامین امنیت در مقابل راهزنان و متجاوزان دیگر دارد. چه بهتر که نیروی مهاجم تبدیل به نیروی تضمین امنیت تولید و تجارت و حراست راه‌ها شود و در مقابل اصناف و کسبه تامین غذا، پوشاک و علوفه‌ی پاسداران امنیت شهر را تامین کنند. تنها یکی از پاسخ‌دهندگان نظرش این بود که چنانچه این مذاکره به جای این که زیر آفتاب سوزان کویری صورت گیرد، بهتر است که خان مهاجم و محافظانش را برای مذاکره به خانه‌ی معین‌التجار دعوت کنیم. آن‌جا در سردابه و در مجاورت بادگیر و با گستردن سفره‌ی رنگین شامل پالوده یزدی با چکیده نسترن و یخ فراوان خریداری شده از یخچال محله، شکاف بین رفاه شهری و یورت نشینی را زمینه‌ی انجام مذاکرات قرار داد. شاید بازدید از یخچال مملو از برف زمستانه در اوج تابستان در انجام